

بانوی با کرامت

زکیه عبداللهیان

همه ما تا کنون نام بسیاری از مشاهیر و علما و بزرگان را شنیده ایم و نیز زندگینامه بسیاری از آنها را خوانده ایم و با روش زندگی، کارها، ریاضت، عبادت‌های آنان کم و بیش آشنا هستیم و شیوه و روش زندگی آنها را سر لوحه و سرمشق زندگانی خود قرار داده و درس زندگی گرفته و به آنها تاسی جسته ایم. در این میان شاید نام بانو شیطیبه را کمتر شنیده باشیم او بانوی مؤمن، فاضل، و پرهیزکار و اهل زهد و تقوی بود که در زمان امام موسی کاظم (ع) در قرن دوم هجری در نیشابور می زیست. او مورد توجه خاص امام موسی کاظم (ع) قرار گرفته بود.

در آغاز امامت امام موسی بن جعفر (ع) گروهی از مردم شهر نیشابور دور هم جمع شدند و محمد بن علی نیشابوری را به نمایندگی از طرف خود برگزیدند تا در مدینه به خدمت امام (ع) برسد و پاسخ سؤالات مردم را از آن حضرت بپرسد. ضمناً چندین دینار و مقداری پارچه به او دادند تا به حضرت تقدیم کند. بانو شیطیبه نیز یک درهم و چند تکه پارچه ابریشمی که خود رشته و بافته بود و چهار درهم ارزش داشت به نزد او آورد و گفت: «اینها را نیز خدمت امام بده.» وقتی محمد بن علی در مورد کمی آنها از او پرسید، در جواب او گفت: ﴿والله لا یستحیی من الحق﴾ (سوره احزاب، آیه ۵۳)؛ خدا از حق شرم ندارد.

پس وی برای اینکه درهم بانو شیطیبه از بقیه سکه‌ها مشخص باشد آنرا کج کرد و سؤالات مردم که حدود هفتاد نامه بود را آورد که ابتدای هر صفحه سؤال نوشته شده بود و پایین هر صفحه برای جواب خالی گذاشته شده بود. و او هر دو کاغذ را با هم سه نخ بست و روی هر نخ را مهری زد.

مردم به او گفتند شب را نزد امام بمان و صبح نامه‌ها را بین اگر مهر آن بهم نخورده پنج عدد از آنها را بگشا اگر جواب داشت پس بدان که آن شخص امام موسی کاظم (ع) است و آنگاه پولها





و پارچه‌ها را به وی بده و اگر چنین بود همه آنها را بازگردان .

محمد بن علی راهی مدینه شد او می گوید هنگامی که به مدینه رسیدم به خانه عبدالله افطح که پسر دیگر امام جعفر صادق^(ع) که مدعی امامت بود رفتم برای پاسخی گویی به نامه‌ها او را آزمودم وی را چنین نیافتم و سرگردان و حیران از خانه او بیرون آمدم و از خدا مدد جستیم و گفتم خدایا مرا به امامم راهنمایی کن ، همچنان که در بین راه سرگردان ایستاده بودم ناگهان غلامی آمد و گفت : بیا تا تو را به خانه کسی که در جستجو او هستی ببرم .

مرا به خانه موسی بن جعفر^(ع) برد همین که چشم امام به من افتاد فرمود : مهر نامه‌ها را باز کن و ببین که جواب تو قبل از اینکه بیائی داده شده است . مهر نامه‌ها را گشودم دیدم جواب تمام مسائل مردم داده شده و در زیر آنها نوشته شده است و سپس گفت : پارچه و یک درهم شطیطه را نیز به من بده .

محمد بن علی گفت : از گفتار امام عقل از سرم پرید هرچه دستور داده بود مقابلش

گذاشتم یک درهم و پارچه شطیطه را برداشتم و همان گفتار شطیطه را تکرار کرد : **والله**

لا یتحیی من الحق (سوره احزاب، آیه ۵۳) و نیز فرمود : سلام مرا به بانو شطیطه برسان و این کیسه که حاوی چهل درهم است به او بده و پارچه‌ایی هم از کفن خود به او هدیه می کنم که از پنبه ده صیدا قریه فاطمه ز^(س) است و بدست خواهرم حلیمه دختر امام صادق^(ع) بافته شده و نیز به او بگو پس از وارد شدن تو به نیشابور ۱۹ روز زنده است و شانزده درهم از این پول را خرج کند و بقیه ۲۴ درهم را برای مخارج ضروری و کمک به مستمندان در نزد خود نگه دارد .

من خودم برای نماز خواندن بر میت او می آیم و تو محمد بن علی وقتی مرا دیدی این راز را پنهان کن و به کسی فاش نکن و نیز حضرت فرمود : بقیه این پولها و پارچه‌ها را که آوردی به صاحبانشان در نیشابور برگردان .

وقتی از آنجا آمدم و به خراسان و نیشابور رسیدم و دیدم همه آنهائی که حضرت اموالشان را برگردانده بود شیعه شش امامی شده اند و فقط شطیطه

پایدار مانده است، سلام امام را به او رساندم و پولها و پارچه کفن را به او دادم پس از آن همان نوزده روز که امام فرموده بود شطیبه زنده ماند.

وقتی از دنیا رفت امام کاظم^(ع) که برشته سوار بود از راه رسید و کار تجهیز و نماز او را خود انجام داد و دوباره سوار بر شتر شده و راه بیابان را در پیش گرفت.

از این داستان به مقام و منزلت بانو شطیبه پی می بریم که امام کاظم^(ع) برای او سلام می رساند و کفن خود را به او می دهد و نیز بر سر جنازه اش نماز می گذارد.

درباره منزلت این بانو در نزد خداوند متعال نیز می توان به خاطره یکی از مراجع بزرگ در روزگار خودمان اشاره کنیم که می گوید جهت زیارت این بانو به شهر نیشابور سفر کرده بودم هنگامی که به مقبره آن بانوی بزرگ رفتم مرد عربی را دیدم که از یکی از کشورهای خلیج فارس

آمده و سر مزارش نشسته است و به طور جد مشغول تلاوت قرآن است. بعد از سلام و احوال پرسی، از او پرسیدم: «چگونه به زیارت این بانو آمده اید و از کجا او را می شناسید؟! وی گفت: من سال قبل که به زیارت حضرت امام رضا^(ع) مشرف شدم سری به نیشابور نیز زدم و در آن زمان با این بانو آشنا شدم. من در زندگی فرزندی نداشتم. به بانو عرض کردم اگر من به برکت دعای شما صاحب فرزندی شدم سال بعد نیز به اینجا خواهم آمد و در همین جا برای شما یک قرآن ختم می کنم. بعد از این نذر و سفر، به وطن بازگشتم و خداوند به ما بعد از سالها انتظار فرزندی عنایت کرد. بدین جهت من برای اظهار تشکر و ادا نذریه اینجا آمده ام تا به عهد خود وفا کرده باشم.

البته از این بانوی بزرگوار کرامت های بسیاری دیده شده است و من نیز بسیاری را می شناسم که با توسل و نذر و اهدای سوره یاسین به این بانوی بزرگوار حوائج خود را گرفته اند. البته همه اینها حکایت از این دارد که این بانوی بزرگوار به برکت اهل بیت^(ع) نزد خداوند آبرومند می باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

